

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرشناسه: عبداللهی، اصغر، ۱۳۳۴ -	
عنوان و نام پدیدآور: قصه‌ها از کجا می‌آیند: از فیانامه‌نویسی و زندگی / اصغر عبداللهی.	
مشخصات نشر: تهران: نشر اطراف، ۱۳۹۸	
مشخصات ظاهری: ۱۵۷ ص	
فروست: تجربه‌ی نوشتن: ۱	
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۰۱۹-۹-۲	
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
موضوع: سینا -- ایران -- هسته‌های داستانی، پیرنگ‌ها و غیره	
رده بندی کنگره: PNI۹۹۷/۸	
رده بندی دیویی: ۷۹۱/۴۳۷۵	
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۸۰۹۵۴	

۱

تجربه‌ی نوشتن

قصه‌ها از کجا می‌آیند

اصغر عبداللهی

ویراستار: آرش صادق‌بیگی



اطراف

دبیر فنی: محمدرضا لری‌چی
بازبینی نهایی متن: امین شیرپور
چاپ: کاج
صحافی: نمونه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۰۱۹-۹-۲
چاپ اول: ۱۳۹۸، ۱۰۰۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان ناطق نوری، کوچه کوروش، پلاک ۱۴، واحد ۲ - تلفن: ۲۲۸۹۰۵۵۷

Atraf.ir

قصه‌ها از کجا می آیند



از
فیلمنامه نویسی
زندگی | اصغر عبداللهی



افسردگی مال نویسنده‌ی پولداره	ایده	۱۳
دغدغه‌ی دیگران را از آن خود کن	طرح	۲۵
برای نوشتن داستان پلیسی قلب پاک کافی نیست	تعليق	۳۳
این قدر نغز و سعدی وار و مرتب؟	دیالوگ	۴۳
دیوار شکسپیر کوتاه است	اقتباس	۵۳
درام رو به اتاق مشاوره‌ی روانپزشک تبدیل نکنی	شخصیت	۶۳
کوچک‌تر از یک قصر گوتیک	ژانر	۷۵

- ۸۷ / منظر روایت یهونیا توی صحنه
- ۹۹ / فضا سازی در کسوت یه سیاح
- ۱۱۱ / شرح صحنه چرا همچین ساعتی؟
- ۱۲۱ / نقش فرعی زل زده بود به من که نویسنده‌ی درام بودم
- ۱۳۳ / پایان بندی دوتا زنگ داره، شما اون سفیده رو بزن
- ۱۴۵ / پیوست فیلمنامه‌ی «شلیک به کلاغ‌ها»

اصغر عبداللہی

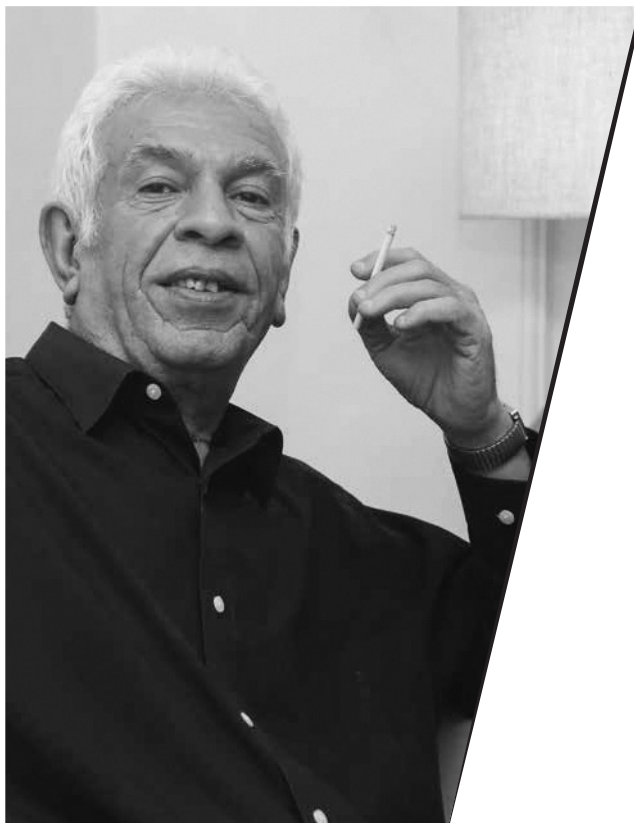
کارگردان، فیلمنامه‌نویس و داستان‌نویس (آبادان، ۱۳۳۴)

فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک

استاد ادبیات نمایشی دانشگاه سوره (۱۳۷۹-۱۳۸۵)

برنده‌ی سیمرغ بلورین جشنواره‌ی فجر برای فیلم خانہ‌ی خلوت (۱۳۷۰)

برنده‌ی دیپلم افتخار بهترین فیلمنامه برای فیلم خدا حافظی طولانی (۱۳۹۳)



کتاب

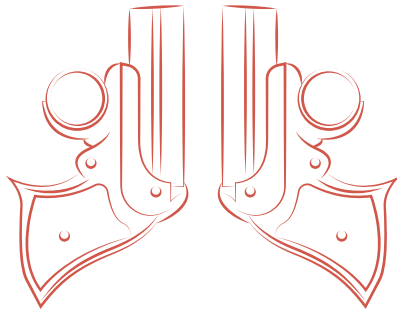
آفتاب در سیاهی جنگ گم می‌شود؛ داستان بلند (۱۳۶۰) / در پشت آن مه؛ مجموعه داستان کوتاه، انتشارات فاریاب (۱۳۶۴) / سایبانی از حصیر؛ مجموعه داستان کوتاه، انتشارات چکامه (۱۳۶۹) / آبی‌های غمناک باژن؛ داستان بلند، انتشارات نیلا (۱۳۸۵) / هاملت در نم‌نم باران؛ مجموعه داستان کوتاه، نشر چشمه (۱۳۹۸) / در کلمات هم می‌شود سفر کرد؛ مجموعه سفرنامه، نشر چشمه (در دست چاپ)

فیلمنامه

سازهای ناکوک (۱۳۹۸) / یک قناری، یک کلاغ (۱۳۹۵) / خداحافظی طولانی (۱۳۹۳) / خواب زمستانی (۱۳۸۶) / نصف مال من، نصف مال تو (۱۳۸۵) / پیشنه‌ها ۵۰ میلیونی (۱۳۸۴) / صبحانه برای دو نفر (۱۳۸۲) / آبی (۱۳۷۹) / چتری برای دو نفر (۱۳۷۹) / عینک دودی (۱۳۷۸) / داستان‌های جزیره (اپیزود سوم، باران و بومی) (۱۳۷۷) / عشق کافی نیست (۱۳۷۷) / غریبانه (۱۳۷۶) / مرسدس (۱۳۷۶) / خواه‌هران غریب (۱۳۷۴) / سمفونی تهران (۱۳۷۳) / در کمال خونسردی (۱۳۷۳) / سال‌های بی‌قراری (۱۳۷۳) / به خاطر هانیبه (۱۳۷۳) / بندر مه‌آلود (۱۳۷۱) / خانه خلوت (۱۳۷۰) / جستجو در جزیره (۱۳۶۹) / مهاجران (۱۳۶۹) / شهر خاکستری (۱۳۶۹) / جمیل (۱۳۶۶) / جهیزیه برای ریاب (۱۳۶۶) / خانه‌ی ابری (۱۳۶۵) / حریم مهرورزی (۱۳۶۵)

کارگردانی

فیلم سینمایی یک قناری یک کلاغ (۱۳۹۵) / سریال بیداران (۱۳۶۹)



مقدمه‌ی مؤلف

یک وقتی دوستی که خودش هم داشت تندتند پیر می‌شد، پیشنهاد داد مطلبی بنویسم با عنوان «نامه به یک نویسنده‌ی جوان». غرض این بود نویسنده‌ای سن و سال دار نکاتی در باب داستان و حواشی آن یادآوری کند بلکه نویسنده‌ی جوان به کارش بیاید. می‌دانست و می‌دانستم که آدم محتاط و محافظه‌کاری چون من، هیچ‌خبطی نمی‌کند. اصلاً وقت نوشتن هیچ‌نامه‌هایی که منظور پند و اندرزنامه است گذشته. نویسنده‌ی جوان فرضی به انواع ورکشاپ و کلاس رسمی و غیررسمی و فضای مجازی و حقیقی دسترسی دارد و هیچ لزومی نمی‌بیند در یک مجله‌ی کاغذی نامه‌ای به خود بخواند. اما وسوسه شدم در خفا و خلوت خودم را تست بزنم، ببینم حقیقتاً اگر روزی ناچار شدم نامه‌ای به نویسنده‌ای جوان بنویسم، چی باید بنویسم. چه چیزی هست که بنویسم؟ چه چیزی هست که نویسنده‌ی جوان باید بداند؟ طول و تفصیل ندهم چون معلوم است که هیچی ننوشتیم. در واقع چیزی به ذهنم خطور نکرد. تعداد زیادی کلمه

و جمله‌ی کوتاه از فوت و فن نوشتن داستان تا حواشی احتمالی و پیش‌بینی آینده‌ی آن، هم در بخش مربوط به پلات (پی‌رنگ) هم در مورد مضمون و تم و غیره پشت هم ردیف کردم. همین‌حین بود که یادم افتاد خودم نوشتن داستان را چطور و کجا و چرا شروع کرده بودم، در واقع یادم نیفتاد خودم داستان را کی و کجا و چطور و چرا شروع کرده بودم. نیم‌قرن از اولین چیزی که نوشته بودم می‌گذشت. تک‌وتوک کتاب‌هایی را که خوانده بودم یادم بود ولی هیچ یادم نیامد در جوانی چیزی هم در باب داستان و فوت و فن نوشتن داستان خوانده یا شنیده باشم.

در همین سال‌های اخیر گاهی که جایی بودم و باید می‌گفتم ایده چیست و از کجا به دست می‌آید، هیچ جمله‌ی مناسب، مشخص، ملموس و مشهودی به زبانم نمی‌رسید. چه رهنمود، سرنخ، تئوری یا تجربه‌ای از من می‌توانست موجب فهم و کشف ایده و شیوه‌ی دست‌یافتن ساده و سهل به ایده برای نوشتن شود؟ به گمانم اصل مطلب هم در همین کشف یا ابداع یا جور کردن یک ایده برای نوشتن داستان است چون گاهی نویسنده‌ی جوان با ایده‌ی نابی که در مشتش دارد بالاخره به غریزه و با ذوق و سلیقه‌ی مختصری هم شده، می‌تواند یک داستان (چه فیلمنامه، چه نمایشنامه) بنویسد.

نیم‌قرن پیش به ما می‌گفتند از خودتان، از دوروبر خودتان و از مادر بزرگ-پدر بزرگ خودتان شروع کنید و ما که نویسنده‌ی جوان آن سال‌ها بودیم را به دست حوادث بعدی می‌سپردند. ما اگر مادر بزرگ-پدر بزرگ داشتیم، چند مدتی به ایشان خیره می‌ماندیم بلکه ایده از کلمات یا از خاطرات ایشان نمایان بشود. من کلاً فقط یک پدر بزرگ داشتم که معمولاً در دسترس نبود. بنابراین این رهنمود مطلقاً به درد من نمی‌خورد. دوروبر هم چیزی نبود که ایده توش باشد، ایده‌ای که به من (نویسنده‌ی جوان) انگیزه‌ای برای نوشتن داستان بدهد. به طرز شگفت‌انگیزی آن سال‌ها دوروبر ما خالی از ایده بود. خاصه که هنوز به سن عشق و سیاست نرسیده، می‌خواستم داستان بنویسم و وقتی ایده‌ای برای نوشتن نیست، چه انگیزه‌ای برای نوشتن هست؟

اما شور و شوق کتبی کردن درونیات نامعلوم، دست از سر و سرنوشت آدمیزادی که می‌خواهد نویسنده شود بر نمی‌دارد؛ از قطعات ادبی کوتاه و شعرگونه، نوشتن خاطرات یا کپی کردن داستانی که خوانده است، شروع می‌شود.

مقدمه مفصل شده و عنقریب است چیزی بشود شبیه «نامه به یک نویسنده‌ی جوان» و تا چنین چیزی نشده بگویم مطالبی که خواهید خواند مباحث آکادمیک و تئوریک نیست. صرفاً تجربه‌های شخصی و خاطرات خام نویسنده (در مقام فیلمنامه‌نویس البته) است، کشف نوشتن در حین نوشتن و تصحیح نوشتن با اشاره‌های استادی که گاهی شخص ناشناسی است لابه‌لای کتاب‌های «چگونه فیلمنامه بنویسیم»، گاهی استادی در دانشکده یا کلاس درس و گاهی استادی که به اشاره شیوه‌ی درست پروراندن پلات و مضمون را گوشزد کرده است.

و آن نویسنده‌ی جوانی که من بودم، همیشه گوش تیزی برای شنیدن داشتم و دارم. ولی این‌که قصه‌ها از کجا می‌آیند احتمالاً از ساحت زیستی، تجربه‌های زندگی، از خواندن‌ها، چشم و گوش تیزداشتن و لذت نوشتن می‌آیند، و این که خدا باید دوست داشته باشد.

اصغر عبداللہی
زمستان ۱۳۹۸